

هنرمند واقعی کیست؟

■ **پژمان کریمی**

در آیین پایانی جشنواره‌ی سی و یکم فیلم فجر یک اتفاق عجیب افتاد:

یک کارگردان و یک بازیگر به روی صحنه آمدند، جایزه کلان خود را از داوران تحویل گرفتند و سپس با ادا و اطوارهای لوس مطالبی به زبان راندند که:

یک- حاوی اهانت و تهمت به نظام سیاسی، تشکیلات فرهنگی کشور و کارگزاران عرصه فرهنگ و هنر بود!

دو- با خواست مردم ایران در تضاد بود!

سه – همراه با لحن تمسخرآمیز، امرانه و طلبکارانه بود!

آقای کارگردان نشان داد که همچنان وام‌دار همان سینمای «فیلم فارسی» است و هنوز با آداب سینمای ملی آشنایی ندارد. هنرمند بودن، تنها به معنای فیلم نسبتاً خوب ساختن نیست؛ فعالیت در عرصه هنری- هنرمندانه شرایطی دارد که یکی از آن شرایط ادب‌ورزی است. یکی دیگر، واقع‌نگری و انصاف است. یکی؛ قدردانستی.

آقای بازیگر نیز که به قلندری در سینما شناخته شده است و به خاطر منافع مادی، بازی در فیلم ارزشی «روزهای زندگی» را تمام‌رها کرده بود، اثبات کرد که به ساخت «هنر» و «فرهنگ» نگاهی سطحی دارد و در عرصه خطیر درک و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی، بی‌مایه، تقلا می‌کند!

چند پرسش:

- به تعبیر دوست اهل قلمی، در کدام کشور و در کدام جشنواره رسمی و بزرگ، هنرمندی به خود اجازه می‌دهد به روی صحنه بیاید، جایزه کلان و غیرکلان خود را دریافت کند و سپس رو به اهانت و تهمت نسبت به نظام سیاسی حاکم و کارگزاران آن آورد؟

- در کدام کشور، به اصطلاح هنرمندی به خود اجازه می‌دهد که در آیینی حضور یابد، جوایز مادی را به دست آورد و علیه آن آیین زبان به ناسزا بگشاید؟

- آقای کارگردان برآمده از فیلم فارسی آیا به خود جرات می‌داد در پیش از انقلاب، در گردهمایی رسمی، زبان به هتاکي بچرخاند؟ یا ایشان پس از انقلاب این جرات را یافته‌اند؟

- به تعبیر نویسندهای دیگر، آنچه در آیین پایانی جشنواره سی و یکم روی داد، در آیینی مانند اسکار، قابل تصور است؟!

- به تعبیر دوست من، تصور می‌شود در ستشش هنر تک هنرمند، اندیشه و رفتار، باید فراموش گردد تا در نظر و میزان نگنجد!

اما، یک اثر هنری، برآمده و بازتاب اندیشه و سلوک و رفتار پدید

آورنده آن است!



هنرمند یا شبه هنرمندی که بایستگی‌های «اخلاقی» یا بهتر بگوییم «حرفه‌ای» را رعایت نمی‌کند، سزوار نام «هنر» و «هنرمند» قلمداد نمی‌شود!

جشنواره‌های ما، به بزرگ نمودن نام افرادی می‌انجامد که در دایره «هنر و هنرمند»، «فرهنگ» و «فرهنگ‌مندی» معنا نمی‌شوند! انسان‌ها در دو موقعیت، شخصیت واقعی خود را نشان می‌دهند: - هنگام پیروزی و نام‌آوری و شادی

-وقت دشواری و اندوه و زاری

هنگامی که هنر آفرینی برای خدا معنا نشده است، هنگامی که به گفته‌ای؛ «هنر» در خدمت نفس قرار می‌گیرد، انسان عنان ادب را رها می‌کند و کینه و خشم خود را روشن در پیش روی قضاوت می‌گذارد، به راستی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی چقدر مظلوم است که در آیینی به بهانه و به نام آن، در آیینی با هزینه بیت‌المال، وقیحانه به ساختاش جشنواره می‌شود!

در همان روز برگزاری آیین پایانی جشنواره سی و یکم، مردم ایران در سراسر ایران‌مان، «حماسه حضور» شگفت‌آور خود را برپا کردند. مردم بصیرت و آمادگی خود برای جانفشانی برای باورها و انقلاب و نظام دینی‌شان را به نمایش گذاشتند.
هنرمندان اسیر دغدغه‌های زمینی و تحلیل‌های کودکانه و نادرست، آیا آنها که همواره حامی عشق و زیبایی و راستی‌اند؟! هنرمند واقعی کیست؟

«گهواره ای برای مادر» سومین فیلم سینیمایی پناه بر خدا رضایی پس از فیلم های «چراغی در مه» و «مادر» است. این فیلم در سی و یکمین جشنواره بین المللی فیلم فجر به نمایش در آمد و موفق شد تاسه سیمرغ را در بخش بین الملل این جشنواره به دست آورد. فیلمی که بر پایه یک روایت بدیع ترسیم شده است؛ نژ گیس دختر جوانی است که ادیبات روسی را در دانشگاه مسکو به اتمام رسانده است و اینک در کسوت بانویی طلبه، در س می خواند و قرار است برای تدریس به دانشجویانی که تازه مسلمان شده‌اند به روسیه باز گزردد. به همین بهانه با کار گران فیلم گفت و گو کردیم.
تصویروز

چگونه به این موضوع رسیدید؟ آیا واقعیت ها و اتفاقات خاصی منبع الهام فیلم بودند یا ایده فیلم کاملا ذهنی است؟

پس از ساخت اولین فیلم بلندم در سال ۸۶ و در حین سفرهای گوناگونی که برای عکاسی از نقاط مختلف کشور انجام می دادم و به ویژه در مرحله ساخت مستند «بانوی مبارز» درباره خانم مرضیه دیباغ جدیدچی، ایده، موضوع و فضای فیلم، رفته رفته به ذهنم رسید و شکل گرفت و در نهایت به ساخت فیلم «گهواره ای برای مادر» منجر شد.

چرا یک دختر طلبه را به عنوان قهرمان فیلم انتخاب کردید و چرا کشور روسیه؟

روسیه را به دلیل زمینه ها و اتفاقات خاص فرهنگی و اجتماعی این کشور انتخاب کردم. نامه تاریخی اسام خمینی(ره) به گورباچف و سایر تحولاتی که طی سال های اخیر در این کشور رخ داد، موجب گرارش جمعیت زیادی از مردم روسیه به اسلام شد. به همین دلیل من دختری برداختم که روزگاری در روسیه تحصیل می

«هیس! دخترها هنوز فریاد می‌زنند»

قاچ زین را سفت بچسب!

■ **شیدا اسلامی** – مقصود پرهیز جوان

سوارکاری پیشکشت.؟؛ باید دید که اصلا در ابتدا، این فیلم برای تماشای ایرانی هم حرفی برای گفتن دارد یا نه، و بعد به سراغ بیننده و مخاطب جهانی رفت.

تحلیل این که چرا چنین فیلمی که مشخصا با هدف تسخیر گیشه ساخته شده است، باید این همه حاشیه



مانند نشستسته روی سن و ایستاده تماشا کردن فیلم توسط منتقدان، شکستن رکورد فروش بلیت (خبرگزاری مهر، ۱۰بهمن ۰۰) و یا منقلب شدن حال مریلا زارعی هنگام تماشای فیلم یا جلسه نقد و بررسی در سالن برج میلاد (خبرگزاری ایما، یکشنبه ۲۲بهمن ۰۰) و مواردی از این دست را هم داشته باشد، مجالی مجزا و مستوقا می‌طلبد اما درباره خود فیلم، نیاز به قلم فرسایی و واکاری چندانی نیست.

این درام سطحی واحساسی که قرار بوده فمینیستیک تابوشکن هم باشد، اگر یک دهم آن چه با اعصاب تماشاگر بازی می‌کند، می‌توانست با ذهن و مغز بیننده خود بازی کند، نکات منفی‌اش قابل اغماض‌تر بود. «هیس!دخترها فریاد می‌زنند»به خوبی فاصله فیلمی تا تیار، افشار و پرده در را با فیلمی اشک‌برانگیز و اعصاب‌خردکن ترسیم می‌کند. اگر خوش بینانه به جدیدترین اثر پوران درخشنده نگریسته شود، حاصله بین «هیس! دخترها فریاد نمی‌زنند» به عنوان فیلمی از سرگردان همت کرده و عنوان فیلمش را از حیلان بالا به این انگلیسی برگردانده، برای این بوده تا زحمت دیگران را کم کرده باشد و چه بسا فیلمش زودتر هم جهانی شود و سسر معلوم نیست که این زن با وجود این که تنها زندگی می‌کند و میراثش از سوی برادرانش به تاراج رفته چرا چنین خانه مجلل و بزرگی دارد؟ اصلا چرا وارد داستان می‌شود و چگونه از صحنه روایت محو می‌شود؟ نقش آفرینی بازیگران نیز در یک سطح قرار ندارد. حمید گودرزی اگرچه راه هم تسلط ظاهر مغربورش می‌تواند برای این نقش موثر باشد، اما در برخی موقعیت های حساس، واکنش لازم را از خود نشان نمی دهد. به قول قدیمی‌ها که می‌گویند: «قاچ زین را سفت بچسب،

کارگردان اصرار داشته‌باشد که با نمایش این صحنه، جسارت خود را در عبور از خطوط قرمز هم به رخ بکشد. یک سوم آغازین فیلم، آشفته و یک سوم پایانی، آشفته‌تر و افزون بر آن، خسته‌کننده. آکنده از دیالوگ‌های زاید و طولانی است، به ویژه در سکانس

کارگردان اصرار داشته‌باشد که با نمایش این صحنه، جسارت خود را در عبور از خطوط قرمز هم به رخ بکشد. یک سوم آغازین فیلم، آشفته و یک سوم پایانی، آشفته‌تر و افزون بر آن، خسته‌کننده. آکنده از دیالوگ‌های زاید و طولانی است، به ویژه در سکانس

فیلم‌نامه که کارگردان هم در نگارشش نقش دارد، از پای بست ویران است. توالی شگفت‌انگیز تصادف‌ها، چندان ناشی گرانه و دور از قواعد درام است که تنها اشاره به همین تناقض آشکار در تصویری که کارگردان از لحظه قتل نگهبان ساختمان نشان می‌دهد و ناقص همه ادعاهای خود اوست، برای اثبات آن کافی است. قهرمان «هیس…» بعد از آنکه دخترچپه را از دست نگهبان نجات می‌دهد و حتی او را برای رفتن به

■**اینکه در این فیلم، کودکک آزارها همه از طبقه فرودست جامعه هستند، اگر تصادفی هم باشد، پیش‌داوری بی‌جمت و بی‌انصافی بزرگی است.**

منزل و دورشدن از صحنه، در پارکینگ مشایعت هم می‌کند، به داخل اتاق نگهبان برمی‌گردد و بعد از لحظاتی با پدرش و لباس خونین و آلت جرم (آچار) در دست بیرون می‌آید؛ درخشنده با این‌س کار، از طرفی قصد دارد قهرمان خود را از نوع شخصیت‌های هالیوودی و مجری‌قانون و عدالت سرخودی‌شان بدهد که به دلیل فساد پلیس، نارسایی قوانین یا ناکارآمدی دستگاه قضایی و… خود دست می‌دهد. البته همه این اقدامات برای آن صورت گرفته است که زعم کارگردان، تنش و تعلیق ماجرا بالا برود و یک شوک دیگر به بیننده وارد شود، ولی آن قدر ناشیانه است که آشکارا فریاد می‌زند بقیه ماجرا به زور به آن وصله شده‌است. هرچند که نباید از انصاف گذشت که دو سوم میانی فیلم، بهتر از دو بخش دیگر است.

با اینکه درخشنده تلاش

کرده تا همه عوامل جذابیت (عشق ناکام، عروس قاتل، پلیس خشن، موضوع قتل، خلیسی از فیلم‌های ای‌اواخر یعنی: قصاص و…) را برای به نام زدن سندن شش‌دانگ گیشه برای خورد، گرد هم جمع کند، درصدا ایرادات این فیلم، سخن تنها در ضعف کارگردانی نیست. خانه

قوانین جزایی به جرم قتل عمد قابل محکومیت است، حمایت نمی‌تواند غیر از اقدام برای کشتن نگهبان هیچ کار دیگری بکند! جالب این که او حتی از تمهید صحنه‌ای برای دفاع از خود یا یمناعت از سوی نگهبان مقتول را هم از فیلمنامه دریغ کرده‌است. فیلم‌نامه «هیس…» پر از تصادف‌های بی‌منطق است. به این تصادف‌ها بنگرید: گوشه موبایل نگهبان به قتل رسیده ساختمان، اتفاقا و به دلیلی نامعلوم نزد دخترچپه است و مادرش هم دقیقا اتفاقی آن را زیر تختش می‌یابد. عروس و دادام قبل از عقد به آتلیه می‌روند و گردن‌بند شیرین، دقایقی پیش از خواندن عقد، اتفاقا پاره می‌شود و به دلیلی نامعلوم و بی‌همراهی کسی، از اتاق خارج می‌شود و اتفاقا و در همان لحظه، نگهبان درحال آزار دخترچپه دیگری است… سکانس‌های زایدی مانند سخن گفتن نامزد شیرین با پدرش یا آدامس و پاستیل بردن وکیل برای شیرین در نخستین دیدارش، به فکر فرو رفتن بازپرس در کنار دخترچپه به خواب رفته‌اش، زاید راند.

از طرف دیگر آمیختن ناهمگون ژانر درام‌های حقوقی و دادگاهی، با درام روانی و در پایان فیلم؛ جنایی، آن هم با چنان تعلیق کلیشه‌ای و نخنما شده و پایان‌باز و نامعلوم کذایی‌اش، خود به خود برای خرده گرفتن به کارگردان کهنه‌کاری مثل درخشنده کفایت می‌کند.

دراشاره به برخی نمودهای بدساختی فیلم باید پرسید: چسباندن شخصیت‌هایی مثل دستیار بازرس (جمشید هاشم پور) به فهرست بازیگران که لایب‌د برای پرورغن کردن پیاز است و زدن فرد بازداشت شده و گرفتن کف و سوت از تماشاگران سینماها نقشی ایفا نمی‌کند، به دلیل صورت گرفته است؟ دیالوگ‌های ناجور و اغراق‌های بی مورد بازیگران را که به مشخص نیست به پای عنوان فیلم بر سرفیلیم‌دراری؟ از جمله این‌ها می‌شود گفت: بدترین‌شان، از کوره در رفتن، فحش دادن (رفیوز گفتن) و کشید زدن دستیار بازپرس (جمشید هاشم پور) هنگام اقرار گرفتن از مراد (بابک

صفحه ۷

دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۱

۷ ربیع الثانی ۱۴۳۴ – شماره ۲۰۴۳۳

گفت و گو با «پناه بر خدا رضایی» کارگردان فیلم «گهواره ای برای مادر» به بهانه نمایش در جشنواره فجر

حلقه گمشده دنیای امروز ما



فيلم تنها روی افراد میان سال و کهنسالان تأثیر می‌گذارد، اما جوانان هم تحت تأثیر فیلم قرار گرفتند چون درونمایه اصلی فیلم، عشق حقیقی است؛ عشق به نیکی‌ها، انسان‌ها، خانواده و معنای اینکه فیلم به جای دامن زدن به گسست خانواده در بی تحکیم خانواده است. تماشاگران را به وجد آورد.

این‌گونه فیلم‌ها با وجود

برخورداری از ارزش‌های فرهنگی

و محتوایی اما اغلب در مرحله

اکران قربانی زد و بندها یا

برنامه ریزی‌های اشتباه

می‌شوند. آیا از آن‌ه فکری

برای این معضل کرده‌اید؟

به هر حال مسئله اکران

بسیار پیچیده است و خود بنده

نیز به عنوان تولیدکننده فیلم

همه آمال و آرزویم برای این است

که شرایط مناسبی برای اکران

عمومی فیلم فراهم شود. فیلم

«گهواره ای برای مادر» محصول

به سینما می‌کشاند، این اثر سعی

دارد تا مخاطب خود را صادقانه و

آگاهانه به خود جذب کند.

نمایش این فیلم در سی و

یکمین جشنواره فیلم فجر چه

بازتاب‌هایی داشت؟

فیلم را در سالن‌های مختلف

و در کنار اشخاص گوناگون دیدم.

تصور اولیه‌ام این بود که این



پایانی؟

بند همه تلاشم این بود که

در این شرایط به جای ساخت

فیلم‌های سطحی و بی محتوا و

به کارگیری ترندهای فریبنده

فیلم‌ها اجحاف نشود. همچنین

مخاطب‌های خود سینما نیز

با انتخاب آگاهانه فیلم می‌توانند

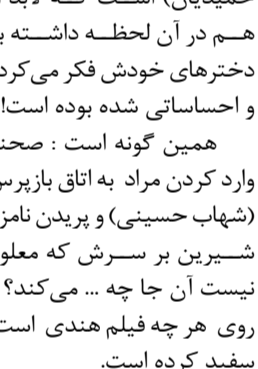
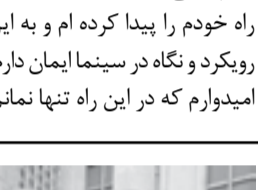
موجب تشویق ادامه ساخت چنین

فیلم‌هایی شوند. به هر حال، من

راه خود را پیدا کرده‌ام و به این

رویکرد و نگاه در سینما ایمان دارم،

امیدوارم که در این راه تنها نمانم.



شیرین بر سرش که معلوم نیست آن جا چه ... می‌کند؟ روی هر چه فیلم هندی است، سفید کرده است.

در فیلمنامه، درحالی‌که

علت دستگیری شیرین، قتل

نگهبان ساختمان است، دست

به فریب تماشاگر زده می‌شود

و تا چیزی حدود نیمه فیلم،

قصه‌گویی شیرین از بچگی‌اش

به نوعی چیده می‌شود که

مشخص نشود تماشاگر مغازه

یا راننده تعدی کندنده با او

کشته نشده، بلکه همه این

گذشته پردازی برای تربه

کردن شیرین چیده شده و

اصل ماجرا چیز دیگری است. از

دیگر سو، محتوا و مضمون فیلم

تیزبین و دلسوز جامعه فکر

می‌کند اگر این بلا برسر دختر

بچگان و آن هم دختر بچگان

نگهبان‌های ساختمان و شاگرد

مغازه‌ها، آن هم از طبقات

فرودست جامعه هستند، اگر

تصادفی هم باشد، پیش‌داوری

بی‌جهت و بی‌انصافی بزرگی

است.

کودک آزاری تنها محدود

به دختر بچگان فرودمندان

نیست و مرفه و غیرمرفه و

دختر و پسر نمی‌شناسد،

مگر این که بگوییم کارگردان

می‌کند اگر این بلا برسر دختر

بچگان و آن هم دختر بچگان

نگهبان‌های ساختمان و شاگرد

مغازه‌ها، آن هم از طبقات

فرودست جامعه هستند، اگر

تصادفی هم باشد، پیش‌داوری

بی‌جهت و بی‌انصافی بزرگی

است.

کودک آزاری تنها محدود

به دختر بچگان فرودمندان

نیست و مرفه و غیرمرفه و

دختر و پسر نمی‌شناسد،

مگر این که بگوییم کارگردان